



سخنرانی‌های سید روی کاغذ سیگار!

لا به لایه ای کتاب های پست شده در کتابخانه تخصصی جنگ حوزه هنری، شش عنوان از بهترین ها را با موضوع زندگی و خاطرات سیدزادگان، مرحوم سیدعلی اکبر ابوبترایی برپایان انتخاب کردیم اما یکی از آنها بیشتر از بقیه نظرمان را جلب کرد. کتاب «از تربت کریم» بیش از ۶۷۵ صفحه دارد و صوای سخنان سید در دوران اسارت است. سواد اصلی در نگاه اول این است که این سخنرانی، فصل، چگونگی در زمان عییب و غریب اردوگاه های عراق پست شده، به ایران رسیده و در قالب کتاب منتشر شده است! مقدمه کتاب نشان می دهد این سخنرانی را زادگان در تکه های کوچک کاغذ سیگاری با خط ریز فاصله کم نوشته و در سال های اسارت، پنهان کرده و با خودشان به ایران آورده اند....

اردو گاہ

حال و هوای سیدآزادگان از منظر «سید سقا»

در سالروز ورود اولین گروه آزادگان به کشور از مرحوم حجت الاسلام سیدعلی اکبر ابوترابی یاد کرده ایم



بعید است کسی با شنیدن نام آزادگان و رسیدن به بیست و ششمین روز از مرداد ماه، چهره را غر، تکیده و آفتاب سوخته «سید آزادگان» در ذهنش شکل نگیرد. مردی لاغر اندام که ۱۰ سال در اسارت به‌عنوان بود و وقتی به کشور بازگشت، از ۱۰ سال فرست خدمت به مردم، بیشترین استفاده را کرد و آنچنان خودش را در دل مردم ایران و تهران جا داد که همچنان هر وقت می‌خواهند نمونه موفق از مسئولان ساده‌زیست و مردمی را نام ببرند، بی‌برو برگرد می‌روند سراغ نام او؛ «سید علی اکبر ابوترابی»...

این باری ما حواییم سیدعلی اکبر را منظر سید فضل... بینیم و بشناسیم. سید فضل... محمدی، معروف به «سید سقا» در زمان مبارزات انقلابی فعال بود و بعد از آن هم چه‌ها یاد و نیم‌قدش را می‌گذاشت و به جبهه‌ها می‌رفت. وقتی سیدعلی اکبر یوتربای امام جماعت مسجد امام حسین (علیه‌السلام) تهران شد، رقابت سید سقا که خانه‌شان حوالی مسجد بود، شبانه‌روز حواسش را به سیدعلی اکبری می‌داد و از محضرن مهربان و بی‌تکلفش لذت می‌برد. به بهانه سالگرد ورود اولین گروه از مردم سازش به شهرام، چند برش از زندگی و زمانه سید سقا را برایان انتخاب کردیم. سید سقا، که در بیشتر راهپیمایی‌ها و مراسم ملی و مذهبی با کوزه و مشک، بین مردم آب تقسیم می‌کرد، ۹۸ سال قبل از این که کووید ۱۹ مداخلات اجتماعی را تغییر بدهد، با بقایا شافت.



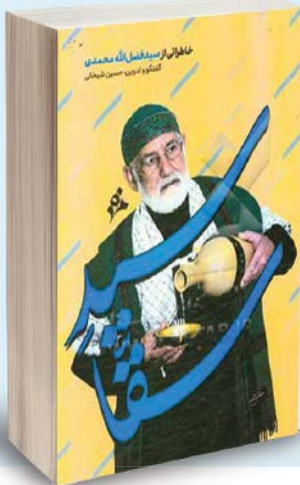

 دبیر گروه پایداری
 رشیدی مهرآبادی

گعدہ شبانہ با آزادگان

چند سال از جنگ گذشته بود که در مسجد امام حسین (علیه السلام) با آزاده سرفراز حجت الاسلام سیدعلی اکبر ابوترابی آشنا شدم. ایشان از اسارت برگشته بود و کارش تبلیغ بود. با هم سلام و علیک کردیم و من او را سرسجاده امام جماعت مسجد بردم. آن روزها آیت... حقی، امام جماعت مسجد بود. باهم سرسجاده ایشان نشستیم و سلام و علیک کردیم. چند روزی که گذشت شنیدم خادم‌های مسجد اعتیاض دارند و می‌گویند آقایان آمده تا نصف شب اینجا صحبت می‌کنند؛ ما زن و بچه و زندگی داریم. وقتی پیگیری کردم متوجه شدم سیدعلی اکبر ابوترابی از آیت... حقی اجازه گرفته که چند شب در هفته برای آزادگان صحبت کند. من چون همسایه، نمازگزار قدیمی و مورد اعتماد مسجد بودم، به خادم‌ها گفتم خودم این مسأله را حل می‌کنم؛ شما سر شب و وقت نماز جماعت تمام شد، کلید مسجد را به من بدهید و بروید. اینها نفر من را قبول کردند و مشکل حل شد. ساعت ۳ نیمه ۳ شده بود. سیدعلی اکبر ابوترابی هم از خستگی توی چرت زدن بود. من حسابی خسته شده بودم؛ پیش او رفتم، کلید مسجد را به سیدعلی اکبر دادم و گفتم: من رفتم. حاج آقای سرش را بالا گرفت و گفت: شما نمی‌روی، شما نمی‌روی. این «شما نمی‌روی» گفتن او، به ظلم نیست. به نظر من آن شب تا حوالی اذان صبح در مسجد نشسته بودم و به مشكلات و کارهای آزادگان رسیدگی می‌کرد.

خاطرات خواندنی سید سقا

سید فضل... محمدی، معروف به سید سقا گرچه بارها با مطبوعات و رسانه‌ها گفت‌وگو کرده و خاطراتش را گفته بود اما همواره دلش می‌خواست مجموعه این خاطرات در قالب کتابی منتشر شود. طی چند جلسه، خاطراتش را برای حسین شیخانی تعریف کرد اما تدوین و انتشار کتاب، آن قدر طول کشید که وقتی کتاب سید سقا در کتبخانوشی آستان قدس رضوی در تهران رونمایی شد، روح سید ناظر و حاضر بود. این کتاب را انتشارات «مردنو» منتشر کرد و در رونمایی آن، مادر حاج محمود گرمی (مداح معروف)، سخنانی گفت که مورد توجه حاضران و رسانه‌ها قرار گرفت.



به کسی رونزدهام وامکاناتی ندارم

می‌زد. بعد سراغ جانبازی به نام «حاج حسن» می‌رفتیم که خانه‌اش نزدیک مسجد محدثیه در محله ترزاده بود. ایشان خانه به خانه می‌رفت و عده‌ای را که خود دوست داشت، جمع می‌کرد. اول با هم به حرم امام خمینی (ره) و هشت زهرا (س) می‌رفتیم. آنجا زیارت عاشورایی مختصر می‌خواند و همه جمعیت ۱۰۰ تا ۲۰۰ نفری، در محوطه جمع می‌شدیم. وقتی می‌خواستیم حرکت کنیم می‌گفت: ما می‌خواهیم از اینجاست مشهد با ناله، زمزمه و دعا پیاده برویم. راه هم راهی طولانی و خیلی سخت است به کسی روزدهد و امکاناتی ندانم. هر کس می‌تواند و راحت است بیاید و هر کس نمی‌تواند، همین جا بنشیند و اهل قبور را زیارت کند و برگردد. ۱۶ روز طول می‌کشید که هر دوی اگرم تابستان و از مناطق مثل جاده سینما و دماغان که گرم‌تر و کویری است، به تهران و خانقاه‌ها می‌رفتند و به هم می‌پیوستند. بعضی اوقات بارهنگ می‌شدیم و ایامان تاول می‌زد. در طول راه خیلی از کسانی که خبر حرکت این کاروان را از تلوزیون دیده بودند و مشکلی داشتند، پیش سیدعلی اکبر ابوترابی می‌آمدند. ایشان توی خاک‌ها می‌نشست، مشکلات مردم را گوش می‌داد و برای حل مشکلاتشان، نامه می‌نوشت. وقتی به مشهد می‌رسیدیم، بعد از زیارت همه در اختیار خودشان بودند و هر کسی هر طوری می‌خواست، به تهران برمی‌گشت.



سیدعلی اکبر یوتباری، مسئول ستاد آزادگان و نماینده مجلس شورای اسلامی بود. او هر سال در تیرماه که ایام تعطیلی مجلس بود، کاروانی به راه می‌انداخت و از حرم امام خمینی (ره) پای پیاده به سمت مشهد حرکت می‌کرد. برنامه و خبر این کاروان از تلویزیون اعلام می‌شد. هر موقع می‌خواستیم به این سفر پیاده‌روی برویم، من اولین کسی بودم که وقت سحر، زنگ در خانه‌اش را

بنیانگذار پیاده روی اربعین

را داد و همین طور هم شد. چند سال بعد از فوتش همه دنیا راه افتادند، حسین (ع) حسین (ع) گفتند و اربعین برای زیارت به کربلا رفتند.»

چرت‌های ۵ دقیقه‌ای

روزی در ماه رمضان بعد از اینکه در ورامین همراه سیدعلی اکبر ابوترابی از خانه‌ای به خانه و از مسجدی به مسجد دیگر رفته بودیم، شب به خانه جانبا آزادهای در منطقه پارچین رفتیم. نمی‌دانم ساعت ۱۲ یا یک شب بود که گفتند در خانه‌اش زیارت عاشورا بخوانیم. موقع خواندن زیارت عاشورا، من و خیلی‌ها چرت می‌زدیم. وقتی برگشتم و در میدان امام حسین (علیه السلام) پیاده شدم، ساعت از صبح ۳ صبح هم گذشته بود. من به پسرم گفتم: حاج آقا! به خانه‌اش رفت که بخوابد. آن ایام، نماز صبح مسجد امام حسین (علیه السلام) را هم آقای ابوترابی می‌خواند. من تا اذان صبح به سر و صرتم آب زدم که خوابم نبرد تا به قول معروف چرت او را بگیرم و ببینم چرا خوابید یا بیدار ماند. وقت اذان صبح دیدم حاج آقا در مسجد امام حسین (علیه السلام) است و نماز را به جماعت خواندیم. خیلی پشتکار داشت. خوابیدن ایشان طوری بود که پنج دقیقه شاید هم کمتر، چرتی می‌زد و همین برایش کافی بود.



دعوت ۳ کاروان حج رارد کرد

سالی یک نوبت همراه سیدعلی اکبر بوتربای، دسته جمعی از استاد آذگان در میدان فردوسی تهران، پای پیاده شهر به شهر تا سر مرز خسروی رفتیم و دعای عرفه را در آنجا می خواندیم. ایشان بر این عقیده بود که خداوند در روز عرفه به مهمان های امام حسین (علیه السلام) بیشتر از زوار خانه اش، عنایت می کند. نظر سیدعلی اکبر این بود که روز عرفه در مرز خسروی و نزدیک کربلا، خبری هست. این را می دانست و به آنجا می رفت. روزی برای روحانیت تعریف کرد و گفت: سید، امسال مرا زسه جا برای خوردن کاروان حج دعوت کرده بودند. دعوت هر سه جا را رها کردم، سر مرز خسروی آمده ام و همراه این جمعیت، دعای عرفه می خوانم.

بنیانگذار پیاده روی اربعین

به نظر من، اصل پیاده‌روی اربعین
سرافراز، سیدعلی اکبر ابوترابی بعد
از ۱۴۰ سال اسارت، برگشت و بنیانگذار
راهیان نور و پیاده‌روی حرم تا حرم
شد. ایشان با تمام وجود این شعار
را می‌گفت: «حسین حسین می‌گیم
میمیم کربلا، امین رضا! شما هم می‌گیم
میمیم کربلا، حسین حسین می‌گیم می‌گیم
میمیم کربلا، امین حسن! شما هم می‌گیم کربلا...
او با اخلاص و با تمام وجود این شعارها

همچنین هیچ عددی در یک سطری استون مربع بزرگ ۹ در ۹ تکرار نشده باشد.

	Δ			Λ			ς	
ϣ		Υ				Λ		Ψ
	Ι						ϣ	
			ϣ		ς			
ς								Λ
			Λ		ϣ			
	ς						Λ	
Δ		ϣ				Ψ		Υ
	Λ			Υ			Δ	

	6		2		7	
4		5			3	8
	3				1	
			2	3		
1						4
			5	9		
	4				5	
5		8			2	7
	7			5	8	

	λ			ε			ι	
ε		ι					ρ	ω
	μ						ν	
			ρ		μ			
λ								η
			ρ		ι			
	ι						ω	
μ		η				ρ		ν
	ρ			ν			λ	

	6		3		9	
8		7			4	3
	3				2	
			3	2		
7						4
			5	9		
	4				5	
1		2			9	6
	9		6		4	

سودو کو ۴۱۷۷

	๕		๙		๖	
๙		๗			๙	๗
	๑				๑	
		๑		๖		
๖						๙
		๙		๙		
	๖				๙	
๕		๑			๗	๗
	๙		๗		๕	

	6		2		7	
4		5			3	8
	3				1	
			2	3		
1						4
			5	9		
	4				5	
5		8			2	7
	7			5	8	

	Λ		⋄		1	
⋄		1			⋄	⋄
	⋄				⋄	
			⋄	⋄		
Λ						⋄
			⋄	1		
	1				⋄	
⋄		⋄			⋄	⋄
	⋄		⋄		Λ	

	6		13		9	
8		7			14	11
	12				10	
			13	12		
7						14
			15	9		
	14				15	
1		12			9	6
	9		6		14	